

جنگ تبه کارانه در سوریه

هجده ماه از آغاز جنگ داخلی سوریه می‌گذرد، در طی این هجده ماه، بر دامنه جنگ، میزان دخالت نیروهای خارجی، کشتار شهروندان سوریه، میزان خسارت، و ویرانی شهرها و زیربنای اقتصادی، روز به روز مرتب افزوده شده، تا جایی که هم اکنون این کشور نیمه ویران، با سیل تهاجم نیروهای بسیج شده از خارج و داخل کشور، و گریز شهروندان از مناطق جنگ زده و ویران شده، و موج پناهجویانی مواجه است که به سوی سه کشور همسایه روانند.

با بالا رفتن تب جنگ در منطقه، که بر محور دو کشور ایران و سوریه در چرخش است، بازار فروش اسلحه هم از گذشته گرم تر می‌شود. عربستان و دیگر عروسک‌های خیمه شب بازی ساحل جنوبی خلیج فارس، با آمریکا قرارداد کلان خرید شصت میلیارد دلاری می‌بندند و کسی نمی‌پرسد با این همه سلاح می‌خواهند چه کار کنند؟ از آلمان، خبر از فروش و ارسال هشتصد دست گاه تانک «لئوپارد 2» به عربستان می‌رسد، تانک‌هایی که گویا ویژه‌ی مناطق صحرایی است و هم زمان اعلام موافقت آلمان با انتقال دویست دست گاه از این هشتصد دست گاه به قطر، تا به احتمال زیاد، در اختیار اپوزیسیون مسلح سوریه قرار دهد. اسرائیل از آلمان، چند فروند زیردریایی دیگر، با ظرفیت حمل کلاهک‌های اتمی دریافت می‌دارد. از این روی به همان نسبت که نقش نیروهای خارجی در سنتیز درونی منطقه‌ی بحرانی خاورمیانه افزایش می‌یابد، عربیانی چهره کثیف جنگ، نمایان تر، مردم بی‌سلاح، و مخالف جنگ بی‌پناه تر و زنده گی توده‌های مردم مختل تر می‌گردد!

پرسیدنی است، اکنون که نوبت سوریه، و رژیم اسد فرا رسیده، دایه‌های مهربان تر از مادر، به چه قصدی در صدد پشتیبانان از اپوزیسیون مسلح و غیر مسلح سوریه و استقرار دموکراسی صادراتی با نوک پیکان، و در پرتو آن استقرار یک حکومت اسلامی دیگر در منطقه برآمده اند؟

بی‌گمان هر کدام از نیروهای مداخله‌گر خارجی، در این جنگ، آماج‌های دور و دراز خود را دنبال می‌کنند، صادرکننده گان سلاح به گرمی هر چه بیش تر بازار خود و گشایشی از بحران مزمن اقتصادی می‌اندیشند، عروسک‌ها به خوش رقصی خود برای ارباب که مبادا نوبت آنان را جلو بیندازند، و در نقطه‌ی مقابل تجاوزگران، این زنان، کودکان، و شهروندان سوریه هستند، که قربانی تجاوز خودی و بیگانه می‌شوند و بدون این که چاره‌ی دیگری داشته باشند، رژیم سرکوب‌گر کنونی را به یک رژیم اسلامی بنیادگرا ترجیح می‌دهند و یا بدون این که، خود خواسته باشند، خانه و سرپناه شان ویران، و اگر جان سالمی به در برده باشند، به ناچار آواره‌ی کوه و بیابان، می‌شوند و یا به گروگان کشورهای همسایه در می‌آیند.!

با تداوم جنگ، و یورش متقابل ارتش و اپوزیسیون مسلح، که از جانب سازمان‌های جاسوسی غرب و دولت‌های دست‌نشانده عربی، تجهیز می‌شوند، تاسیسات صنعتی، خدماتی و اداری این کشور جنگ زده ویران، و کارگران، کارکنان بخش خصوصی و دولتی و نیز شمار زیادی از زحمت‌کشان، شغل، ممرعاش، و تامین آینده خود را از دست می‌دهند. و سرانجام این مردم بی‌پناه سوریه هستند، که امنیت نسبی گذشته را از دست می‌دهند و در سراب دموکراسی وارداتی، هم چون مردم سومالی، افغانستان، عراق، لیبی و یمن باید از هم اکنون، با تروریست‌های اسلامی، وابسته به ال‌قاعده دست و پنجه نرم کنند، و قربانی مداخلات دولت‌های بیگانه‌ای باشند، که شماری از آنان، مانند اردن، قطر و عربستان، خود تجسم نظام‌های عهد دقیانوس هستند.

اما باید دید این جنگ چه مشخصاتی دارد.

در این جنگ گزارش‌ها، یک جانبه است، یک جانب که دولت باشد مظهر شرارت است و جانب دیگر، دست به هر کاری می‌زند، گل است و گل زار! وجدان روزنامه‌نگاری، خیر رسانی بی‌طرفانه و بیان حقیقت در این جنگ مرده! هنگامی که آمریکا، دستور مداخله می‌دهد، کسی نمی‌پرسد به چه حقی؟ آقای بوش ثالث تو چه کارهای؟ در سرتاسر دنیا با تروریسم مبارزه می‌شود. در مقابله با تروریست‌ها، ابتدائی ترین حقوق انسانی مراعات نمی‌شود. پانصد نفر به اتهام پشتیبانی از تروریسم، و نه عمل مشخص تروریستی، پس از ده سال، هنوز هم در جزیره‌ی گوانتانامو، بدون برخورداری از حق وکیل و حتا حضور در دادگاه نظامی، در بلاتکلیفی به سر می‌برند. اوسامه بن لادن را در بستر خواب به قتل می‌رسانند اما برای هواداران اش که شهروندان بی‌پناه سوریه را به هوا می‌فرستند، هورا می‌کشند. مدرن ترین بمب‌های انفجاری را در کیف‌های دیپلماتی اختیار تروریست‌های اسلامی قرار می‌دهند تا خیابان‌های دمشق را به لرزه در آورند و تمام رسانه‌های وابسته به جهان سرمایه‌داری پس از ترور وزیر دفاع سوریه، از زبان دولت مردان به اصطلاح دموکرات اعلام کنند رژیم سوریه از این پس آینده‌ای ندارد. به راستی چرا عملیات تروریستی در اسپانیا، آلمان، بریتانیا و آمریکا، اقدامی است زشت و در سوریه عملی انقلابی و منطبق بر اصول دموکراسی، یا دست کم قابل چشم‌پوشی!

این جنگ، که در درجه نخست، می بایستی یک جنگ آزادی بخش باشد، برای رهائی ملتی، از قید ستم یک نظام دیکتاتوری، و جای گزینی آن با یک نظام پیش رفته ی اجتماعی، و رسمیت بخشیدن به حقوق شهروندی و برخورداری شهروندان از آزادی های اساسی، و حق دخالت در سرنوشت خود، با دخالت پنهان و آشکار بیگانه گان، به نخستین آوردگاه دو بلوک امپریالیستی، پس از پایان جنگ سرد، و یک جنگ تمام عیار منطقه ای مبدل شده، است. زیرا ویرای نقش روز افزون دولت های امپریالیستی، وجه دیگری از آن تصفیه حساب عربستان و جمهوری اسلامی است و جنگ شیعه و سنی، که در خاک یک کشور دیگر به نمایش در می آید.

روسیه و چین از یک سوی، ایالات متحده ی آمریکا و اروپای غربی از سوئی دیگر دو قطب امپریالیستی این کشاکش هستند. جمهوری اسلامی، دولت نوری ال مالکی و حزب الله لبنان، قطب شیعه، قطر، عربستان، اردن و ترکیه، قطب سنی آن را نماینده گی می کنند. البته این چهار کشور هم در پیوند تنگاتنگ با ایالات متحده ی آمریکا و اتحادیه ی اروپا هستند، و هم در پیوند تنگاتنگ با سنی گری و رقابت با شیعی گری جمهوری اسلامی، و دولت بعثی تحت پشتیبانی آن، به عنوان قطب دیگر مداخله ی منطقه ای!.

روسیه و چین، با وتوکردن همه ی قطع نامه های پیش نهادی آمریکا در شورای امنیت، و پشتیبانی یک جانبه از رژیم اسد، آشکارا هر گونه راه حل میانی، مشابه راه حل تونسسی، مصری و یمنی را که به سود آمریکا و اسلام گرایان آمریکائی تمام شود، بسته اند. جمهوری اسلامی هم، که هم پیمان دیرینه ی رژیم اسد در سوریه است، از هیچ گونه کمک مالی، سوخت رسانی، ارسال سلاح، مهمات و تجهیزات نظامی، و پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیک دریغ ندارد.

ترکیه در پشتیبانی از اپوزیسیون سوریه، در مرز های جنوبی این کشور، آرایش نظامی به خود گرفته، و مرزهای خود را بر روی جنگ زده گان و مهاجران سوری گشوده است تا بتواند از پناهنده گان جنگی عامل فشاری بسازد. اتحادیه ی اروپا، در پشتیبانی از اپوزیسیون، تحریم های همه جانبه ی را علیه دولت سوریه برقرار ساخته و کشتی های جنگی آلمان در اجرای این تصمیمات و به منظور جلوگیری از نقص این تحریم، در آب های ساحلی این کشور مانور می دهند. سه کشور ترکیه، فرانسه و ایالات متحده ی آمریکا، خواهان پوشش هوایی برای اپوزیسیون مسلح هستند تا همان بازی کثیف لیبی را به نحو دیگری تکرار کنند. یعنی به بهانه تامین امنیت فضائی در بخشی از کشور، تاسیسات ضد هوایی این کشور را متلاشی، و با بمباران نیروهای دولتی و شهرهای تحت کنترل دولت، ارتش و رژیم متکی بر ارتش را از پای در آورده، اپوزیسیون دست پرورده ی خود را بر مسند قدرت بنشانند. فرانسوا اولاند رئیس جمهور تازه برگزیده از حزب سوسیالیست فرانسه، پا را فراتر گذاشته، خواهان تشکیل دولت از جانب اپوزیسیون و به رسمیت شناختن آن می شود.

اوباما رئیس جمهور ایالات متحده ی آمریکا، برای یاری رساندن به اپوزیسیون مسلح، به «سی آی آی» ماموریت داده، است. تا از اپوزیسیون مسلح به نحو همه جانبه پشتیبانی کند. گویی تاریخ جنگ سرد تکرار می شود و سیا با یاری هم پیمانان اروپائی، و دولت های ارتجاع عرب منطقه، همان ماجرای جنگ داخلی افغانستان را پیاده می کند. در دهه ی نود سده ی گذشته، که هواداران اسامه بن لادن و بنیادگرایان مسلمان با هزینه مالی عربستان و شیخ نشین های عرب و پشتیبانی لجستیکی، آمریکا، مزدوران جنگ جو را به خدمت می گرفتند. و این بار، بر آن هستند که تنها رژیم هم پیمان روسیه در خاورمیانه عربی را هم به همان سرنوشت دولت نجیب اله گرفتار سازند. از این روی، جنگ کنونی در سوریه، در درجه ی نخست، زور آزمائی نظامی و سیاسی روسیه و آمریکا است، و به این اعتبار جنگی است امپریالیستی، و شاید هم پیش درآمد جنگ های امپریالیستی تازه تری از این نوع، و هم چون انقلاب سوسیالیستی چک و اسلواکی در 1948 که موجد و آغازگر جنگ سرد، و بهانه ای برای رسمیت یافتن دو بلوک، سیاسی - نظامی «ناتو» و «ورشو» شد؛ بحران کنونی سوریه هم، چه بسا آغازگر جنگ سرد دیگری باشد، و فرایند بلوک بندی نظامی دیگری با ترکیبی از روسیه، چین، هند و کشورهای دیگر را شتابی بازه بخشد.

پس از زوال اردوگاه سوسیالیستی، و پایان جنگ سرد، ایالات متحده ی آمریکا به عنوان قدرت پیروزمند جنگ سرد، و یگانه قدرت بی رقیب امپریالیسم جهانی، با جذب کشورهای پیشین هم پیمان شوروی به ناتو، و گسترش پیمان نظامی ناتو به مرزهای روسیه، به محاصره نظامی هر چه بیش تر آن، و تکمیل استراتژی زمان جنگ سرد پرداخت و این کشاکش با تلاش برای استقرار موشک های دور برد در مرزهای غربی روسیه به بهانه مقابله با جمهوری اسلامی هم چنان ادامه دارد.

ایالات متحده با بهره گیری از ناتواتی رقیب، که پس از زوال اردوگاه، با یک بحران اقتصادی شدید دست و پنجه نرم می کرد، توانست در طی دو دهه به کنترل و تصرف هر چه بیش تر مناطق استراتژیکی جهان نائل آید. برکناری رژیم هایله ماریام در اتیوپی، و اشغال موقت سومالی برای کنترل شاخ آفریقا، دست یابی به باب ال مندب در مدخل دریای سرخ از طریق انحلال خونین جمهوری دموکراتیک یمن و الحاق آن به بخش شمالی و رژیم تحت فرمان علی عبدالله صالح، و نیز تجزیه خونین یوگسلاوی پیشین، و تاسیس جمهوری های کوچک و وابسته در بالکان، برکناری میلیسویچ و خارج ساختن

صربستان، از حوزه اقتدار روسیه، قدم های شمرده ای هستند، که یکی یکی بر می دارند و سرانجام اشغال نظامی افغانستان و عراق را باید حلقه هایی از زنجیره این استراتژی دانست.

به این اعتبار، مداخله آمریکا در جنگ داخلی سوریه، به قصد دست یابی به خاک این کشور از طریق یک دولت دست نشانده، و کنترل یک پارچه ساحل شرقی امدیترانه انجام می گیرد که هنوز مورد مناقشه است. و طبیعی می نماید که تصرف این نقطه استراتژیکی مهم در خاورمیانه، با توجه به بحران دراز مدت انرژی در جهان، و هم ریشه دار بودن تضاد جهان عرب با اسرائیل، که هم چنان آتش زیر خاکستر است، و هر زمان می تواند مشتعل شود، هم برای آمریکائی ها و هم برای روس ها نقش حیاتی داشته باشد.

پای گاه دریائی لاذقیه در آب های ساحلی سوریه، به عنوان آخرین یادگار منطقه نفوذ اتحاد شوروی، پیشین در خاورمیانه عربی و مدیترانه، برای زمام داران کنونی روسیه جای پای محکمی است، که نمی خواهند به آسانی از دست بدهند. و به همین جهت هم هست که تلاش هجده ماهه ی آمریکا، متحدان اروپائی، و دولت های دست نشانده ی عربی، برای صدور قطع نامه ای به شیوه ی لیبی، و دست یابی به توجیهی عوام فریبانه، برای دخالت نیروی هوائی آمریکا و ناتو در جنگ سوریه، و پرواز موشک های هوش مند حامل دموکراسی اسلامی، با وتوی روسیه و چین ناکام مانده است.

نباید فراموش نمود که رقابت نظامی به نوبه ی خود، در خدمت آماج های بلندمدت اقتصادی، و تداوم غارت نفت و منابع طبیعی کشورهای منطقه، رقم می خورد. پشتیبانی کشورهای امپریالیستی و در صدر آن آمریکا، از کشور اسرائیل را هم در همین راستا باید دید. زیرا گسیل یهودیان در سرتاسر جهان به سرزمین فلسطین، و ایجاد نخستین دولت یهود، در مستعمرات عثمانی و دیرتر بریتانیا، با پیدایش نفت در منطقه نفت خیز و استراتژیک خاورمیانه و کانال سوئز در شمال شرق آفریقا گره خورده است، و تضمین بقای کنونی اسرائیل، در خاورمیانه پر آشوب را هم به عنوان یک نقطه اتکا مطمئن در نگهبانی از چاه های نفت و تامین دراز مدت جریان ارسال نفت به بازارهای اروپائی باید دانست!

با توجه به اهمیت استراتژیکی نفت در اقتصاد جهان صنعتی، و تداوم دوره ای بحران انرژی در جهان امروز، که در دهه ی گذشته با رشد سالانه ده در صدی دو قدرت نوپای اقتصادی جهان، یعنی چین و هند، و نیاز روز افزون آنان به نفت وارداتی، به مرحله ی بسیار حساس تری رسیده، ایالات متحده ی آمریکا را بر آن می دارد که طرح کنترل کامل نفت و گاز خاورمیانه را هم چنان در دستور کار خود قرار دهد.

ایالات متحده، در این راستا، با اشغال نظامی عراق در سال 2003 و دست یابی شرکت های آمریکائی به ذخایر بزرگ نفت و گاز این کشور، و انعقاد قراردادهای نجومی با دولت های دست نشانده خود، برای بازسازی زیر ساخت های ویران شده، سازمان دهی یک ارتش منظم، پلیس، نیروهای امنیتی، و تجهیز همه جانبه آنان، به حلقه ی مهمی از این استراتژی دست یافته، و با مشارکت در سرنگونی رژیم سرهنگ قذافی در لیبی، و کوتاه ساختن دست دو رقیب بزرگ روسیه و چین، از بازار نظامی و منابع نفتی این کشور، گام بلند دیگری در این راستا برداشته است و اینک بر آن است که با سرنگونی رژیم اسد، و جایگزینی آن با یک رژیم اسلامی سنی گرا، و نزدیک به عربستان، دور خیز دیگری بردارد و حلقه مهم دیگری را از دست رقیب خارج سازد.

ایالات متحد آمریکا، با مشارکت فعال خود در این جنگ، چند آماج مهم را پی می گیرد. نخست بیرون راندن روسیه از خاک سوریه، بستن پای گاه دریائی لاذقیه و دست یابی به بازار نظامی سوریه، که به عنوان تنها کشور خاورمیانه هنوز در اختیار روسیه است. سیاستی که در مورد مصر، عراق و لیبی، با کام یابی پیش رفته و از کنترل روسیه خارج شده است.

تخلیه پای گاه دریائی لاذقیه از وجود ارتش سرخ، برای آمریکا و کشورهای متحد آمریکا در اروپا و خاورمیانه، به همان اندازه اهمیت دارد که تخلیه پای گاه دریائی بربره در سومالی، در شاخ آفریقا، در دهه ی هشتاد از کنترل اتحاد شوروی پیشین، تا به هنگام درگیری احتمالی نظامی در منطقه، به سبب نبود پای گاه دریائی و هوائی، روسیه از قدرت مانور چندانی برای پشتیبانی از هم پیمانان احتمالی خود برخوردار نباشد.

آماج مهم دیگر ایالات متحده ی آمریکا در این جنگ، جدائی سوریه از جمهوری اسلامی است. در سی سال گذشته جمهوری اسلامی ایران با بهره مندی از وجود سوریه، به عنوان هم پیمان خود، توانسته است شیعیان لبنان و جریان های اسلامی فلسطین، به ویژه جهاد اسلامی را، برای هدف های خراب کارانه و عرض وجود خود در منطقه، به خدمت گرفته و از نتایج آن بهره برداری نماید. حزب الله لبنان که وابسته ی تمام عیار جمهوری اسلامی به حساب می آید؛ امروزه در لبنان حرف آخر را می زند و بدون کسب رضایت آن، هیچ جریانی در این کشور موزائیکی، و چند پاره، قادر به حکومت نیست. جمهوری اسلامی از همین طریق توانسته است در برابر زیاده طلبی اسرائیل، حزب الله لبنان را چماق کند، و از طریق جهاد اسلامی و حماس، معادلات خاورمیانه و فلسطین را بر هم زند.

اما سوریه، به دو اعتبار دیگر هم اهمیت استراتژیکی دارد، نخست به اعتبار این که ذخایر بزرگی از نفت در این کشور کشف و به بهره برداری رسیده است. کشوری که در پنج دهه گذشته، از وارد کننده گان نفت بود و تامین بودجه ی سالانه اش نیازمند کمک های خارجی، و پس از زوال اردوگاه سوسیالیستی، بدون کمک سالانه عربستان و جمهوری اسلامی نمی توانست بر سر پا باشد، اینک از زمره ی کشورهای صادر کننده نفت به شمار می رود، و از محل صدور نفت خام، ارز کافی برای چرخش امور خود و بازسازی ویرانه های جنگ را دارد. شاید به همین دلیل هم ویران می شود و آمریکا به ویرانه اش دل بسته است.

با توجه به این که در دو دهه ی گذشته، روسیه در پرتو ذخایر بی کران نفت و گاز سیبری، سهم هر چه بیش تری از بازار انرژی اروپا را از آن خود ساخته، و هم به سبب موقعیت ویژه ی جغرافیائی، کنترل خطوط نفت و گاز حوزه دریای خزر به اروپا را هم در دست دارد؛ ایالات متحده آمریکا، تنها با کنترل انحصاری نفت خاورمیانه، می تواند در بازار نفتی و اقتصادی اروپا، با او رقابت کند و در شرایط بحران انرژی به یاری هم پیمانان خود بشتابد. به ویژه آن که رقیب روسی توانسته است در پرتو افزایش بهای نفت و گاز، بر دو دهه بحران اقتصادی مزمن خود پایان دهد و با بازیافتن، رونق اقتصادی، هم نفوذ خود در همسایه گان وابسته به نفت و گاز وارداتی را بالا ببرد و هم به کمک فن آوری نوین صنعتی آلمان، خطوط نفت و گاز انحصاری خود را بدون گذر از کشورهای همسایه، از راه دریا به آلمان، در مرکز اروپا متصل سازد.

از این زوایه، یعنی به اعتبار رقابت نفتی در بازار اروپا، سوریه برای هر دو رقیب، اهمیت استراتژیکی دارد. زیرا سوریه سواي ذخایر کشف شده ی نفتی خود، تنها کشوری است که می تواند راه وصول نفت حوزه خلیج فارس به اروپا را کوتاه سازد. در گذشته ای نه چندان دور، یعنی پیش از آغاز جنگ ایران و عراق، بخشی از نفت صادراتی عراق، کویت و عربستان از طریق دو خط لوله، که یکی از خاک سوریه می گذرد و دیگری از سوریه و لبنان به مدیترانه می رسید. این دو خط لوله، در پشتیبانی از جمهوری اسلامی، هنوز هم بر روی کشورهای عربی حوزه ی خلیج فارس و اروپا بسته مانده است. از این روی، مادام که در سوریه یک رژیم هم پیمان جمهوری اسلامی ایران مصدر کار باشد، و به رژیم های عرب دست نشاندگی آمریکا و اسرائیل روی خوش نشان ندهد، نفت خاورمیانه برای رسیدن به اروپا، ناچار باید از کانال سوئز بگذرد و یا قاره آفریقا را دور بزند و فاصله روزانه را به ماه و سال طی کند.

همان طور که در بالا اشاره شد، یک آماج مهم برای آمریکا جدائی سوریه از جمهوری اسلامی است. بنا براین، سوریه در عین حال خاک ریز اول جمهوری اسلامی است، و شکست رژیم اسد در سوریه، به عنوان متحد و هم پیمان حزب الله لبنان و جمهوری اسلامی ایران، مرحله ی نخست از شکست این دو جریان هم تلقی خواهد شد. زیرا جمهوری اسلامی تنها از طریق سوریه می تواند به هنگام درگیری به حزب الله لبنان یاری برساند. و با بقای حزب الله در لبنان است که می تواند آماج های باج گیرانه ی خود تعقیب کند. اما هر دو جانب آمریکا و جمهوری اسلامی اینک با واسطه در سوریه می جنگند. آمریکا برای احتمال درگیری به جمهوری اسلامی با ورق ها بازی می کند و جمهوری اسلامی برای تاب آوردن در برابر یورش مشابه!

شماری از تحلیل گران سیاسی، دلیل نزدیکی سوریه و جمهوری اسلامی را قرابت مذهبی می دانند. این تحلیل با واقعیت هم خوانی چندانی ندارد، زیرا درست است که علویان با شیعیان نزدیکی هایی دارند، اما نمی توان نادیده انگاشت که علویان هم با شیعیان و هم با سنیان اختلافات بنیادی دارند. و اختلاف بنیادی آنان با شیعیان، کم تر از اختلاف آنان با سنیان نیست. از سوئی دیگر اگر چه خانواده اسد، و شماری از سران این رژیم، از علویان هستند، و علویان سوریه و لبنان از بیم توحش جریان های بنیادگرا، و دست یابی ال قاعده و اخوان المسلمین به حکومت، در پشت رژیم ایستاده اند، اما رژیم اسد، یک رژیم مذهبی و مبتنی بر باورهای علوی آن چنانی نیست، طبقه ی متوسط و روش فکران اهل تسنن هم، رژیم اسد را بر یک رژیم بنیادگرای اسلامی که در چشم انداز است ترجیح می دهند.

نزدیکی دو رژیم، جمهوری اسلامی و بعث سوریه، حتا در مخالفت با خاندان سعودی و شیخ های امارات عربی، و اردن، دلایل سیاسی دارد تا دلایل مذهبی! و ناگفته نماند که جمهوری اسلامی در درون مرزهای خود، اقلیت علوی ایران را که کرد، لر و آذری هستند و به نام های «طایفه»، «ال حق» «پارسان»، بکتاشی و ... نامیده می شوند، بیش از مردم اهل سنت زیر فشار می گذارد.

اگر سوریه برای آمریکا حلقه ی مفقوده ی خاورمیانه عربی و کلید دروازه مدیترانه است، ایران برای آمریکا، فراتر از دست یابی دو باره به بازار نظامی و اقتصادی یک کشور ثروت مند هشتاد میلیونی، پیش شرط، تضمین جریان دائمی انتقال نفت حوزه خلیج فارس، تضمین امنیت سیاسی، نظامی شیخ نشین های وابسته، کوتاه ترین راه ورودی به آسیای میانه، با ذخایر فراوان و بازارهای بکرش و دست یابی به حوزه ی نفتی دریای خزر تلقی می شود

در هفته گذشته، در برلین اعلام شد، که پنجاه تن از نمایندگان احزاب و گروه های اپوزیسیون سوریه، از ژانویه تا پایان ماه ژوئن سال جاری، طی نشست های منظم، که تحت پوشش یک موسسه به اصطلاح پژوهشی آمریکائی و موسسه ی مشابه آلمانی برگزار شده، به گفت و گو نشسته اند و طرحی برای دوران پس از اسد ارائه داده اند. آلمان در جریان یورش نظامی آمریکا به افغانستان و پشتیبانی کشورهای عضو ناتو از تداوم اشغال این سرزمین، با سرهم بندی کنفرانسی در برلین زمینه را برای روی کار آوردن عروسک آمریکائی کرزای فراهم آورد، گویا این بار هم بر آن است که چنین نقشی بازی کند اما در سوریه هنوز عروسک مناسبی پیدا نشده، همان طور که برای ایران پیدا نشده و شمار زیادی نزده می رقص اند تا شاید به رقصیدن فراخوانده شوند.

کرده های سوریه که نزدیک به یک چهارم جمعیت سوریه و چهار استان این کشور را تشکیل می دهند، نماینده ای در این گفت و گوهای شش ماهه نداشته اند، زیرا هیچ یک از گروه های اپوزیسیون سوریه هنوز هم حاضر به رسمیت شناختن حقوق آنان به عنوان یک اقلیت ملی تحت ستم نیستند و مثل رهبران ترکیه و جمهوری هم چنان بر انکار هویت ملی اقلیت کرد، و هویت یک پارچه عربی سوریه پافشاری دارند. و این در حالی است که دولت سوریه بر اثر ناچاری، به استثنای دو شهر، نیروهای خود را از دیگر شهرها و روستاهای کردنشین فراخوانده، و امنیت و اداره امور را به خودشان واگذار نموده است تا ارتش خود را در مناطق مورد تعرض متمرکز کند.

تلاش مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان، برای آشتی دادن کردهای سوریه با دولت ترکیه به جانی نرسیده و کردهای این کشور دشمن اصلی خود را که دولت های اسلامی ترکیه و ایران هستند به درستی شناخته اند. اما اپوزیسیون می مشاوران عالی رتبه اش آمریکا و آلمان باشد و هنوز هم حق شهروندی یک چهارم جمعیت کشورش را به رسمیت نمی شناسد اگر هم دموکرات باشد فراتر از حزب عدالت و توسعه ترکیه نخواهد بود که با تمام ادعاهای اش هم چنان تظاهرات مسالمت آمیز کردها را با گلوله پاسخ می دهد. . .

در سند گروه های اپوزیسیون آمده است که نظام آینده سوریه باید مبتنی بر انتخابات آزاد باشد، بدون آن که تعیین کنند نظام آینده یک نظام اسلامی خواهد بود، و یا هم چون نظام کنونی، یک نظام عرفی و لائیک! بی گمان می دانند که استقرار یک نظام بنیادگرای اسلامی نمی تواند با دموکراسی هم خوانی داشته باشد، اما این امتیازی است که به نمایندگان اخوان المسلمین داده اند و چراغ سبزی به ال قاعده و اپوزیسیون مسلح که خواستار حکومت اسلامی هستند. در این سند بر تجدید سازمان دهی ارگان های امنیتی و انتظامی تاکید شده تا متناسب با شرایط پس از اسد، به وظایف امنیتی خود عمل کنند و هم چنین به حفظ و نگاه داری ارتش کنونی، و پرهیز از تکرار اشتباه عراق، که با انحلال ارتش و ارگان های امنیتی به گروه ها و جریان های تروریستی میدان داد؛ توصیه شده است. در همین سند اشاره شده است که اپوزیسیون باید تلاش کند بر ارتش آزاد سوریه، کنترل بیش تری داشته باشد. به این اعتبار نمایندگان گان شرکت کننده بر مردان مسلح کنترل دارند. اما این ادعا پوچ است. و اپوزیسیون مسلح تا کنون حاضر به هم کاری با شورای ملی اسلامبول نشده است.

نباید فراموش نمود که جنگ سوریه در عین حال یک جنگ منطقه ای است و چه بسا فراتر از سوریه به آن سوی مرزها هم سرایت نماید و لبنان و اردن را هم در بر بگیرد. کما این که اوضاع در شهر طرابلس، دومین شهر بزرگ لبنان با اکثریت اهل تسنن و اقلیت علوی و مسیحی، هم اکنون بحرانی است و بر اثر درگیری بین هواداران اسد، با سنیان مخالف در هفته ی گذشته چند تن کشته و شماری زخمی شده اند. و با اوج گرفتن دامنه ی اختلاف، پای حزب الله هم به میان خواهد آمد و چندان دور از ذهن نیست که فلسطینی های ساکن اردن هم، به پشتیبانی از اسد دست به اقداماتی بزنند. و چه بسا دیگر پایتخت ها و شهرهای عربی، صحنه ی درگیری هواداران و مخالفان رژیم اسد باشد. در همین هفته ی گذشته شهر فرانک فورت آلمان، بنا بر اظهار پلیس این شهر، شاهد تظاهرات شصت تن از هواداران رژیم اسد بود که شعار می دادند دست ها از سوریه کوتاه، و تظاهرات گروه کوچکی که می خواستند با خشونت مانع از برگزاری تظاهرات هواداران رژیم یاشند.

اما نقش عربستان با پرداخت هزینه ی اپوزیسیون مسلح، و اردن، قطر و ترکیه در امر لجستیکی این جنگ را نباید نادیده گرفت و اپوزیسیون مسلح تحت حمایت آمریکا که تا کنون حاضر به هم کاری با شورای ملی، نشده است، آیا پس از براندازی احتمالی رژیم اسد، نیازی به اطاعت از دیگران و یا جلب گروه های رقیب دارد؟

سند گروه های سرهم بندی شده، زمانی انتشار می یابد که اوضاع داخلی سوریه، هم چنان بحرانی است، و هر دو جانب بحران، یعنی دولت حاکم، و اپوزیسیون مسلح، با شدت و بی رحمی تمام هم دیگر را زیر آتش می گیرند و از قربانی ساختن غیر نظامی ها و ویران ساختن خانه و زنده گی مردم ابائی نشان نمی دهند و بر آن هستند تا طرف مقابل را به هر بهائی از پیش پا بردارند و به یک پیروزی قطعی نظامی برسند..

جدای از این که کدام یک از طرفین جنگ، پیروزمند این کارزار ناعادلانه باشند، تاریخ سوریه و خاورمیانه ورق خورده است، و امروزه، مهم تر از هر چیز باید به پی آمدهای آن اندیشید. این جنگ دست به نقد چند برنده دارد. برنده ی

نخست، اقلیت تحت ستم ملت کرد است که در اوج جنگ دولت مرکزی با اپوزیسیون، به بخشی از حقوق خود نائل آمده است و به فرض شکست خوردن دولت و روی کار آمدن احتمالی یک حکومت ارتجاعی اسلامی در دمشق، به آسانی عقب نشینی نخواهد کرد. در برابر پیروزی نسبی کردها، دولت ارتجاعی اردوغان را که در رویای بازسازی خلافت عثمانی است از هم اکنون باید یکی از بازنده گان این جنگ شمرده شود، زیرا این پرچم، «حزب کارگران کردستان، پ، کا، کا»، — حزبی که از 1984 با ترکیه وارد جنگی فرسایشی شده، — در کنار پرچم ملی کرد در بخش کردنشین سوریه به اهتزاز در می آید و به جنگ جویان و مبارزان کرد ترکیه روحیه رزمنده گی می بخشد. اما به به اعتبار اقتصادی هم، ترکیه یکی از بازنده گان ادامه ی این جنگ است.

ترکیه در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق، و در جریان محاصره ی اقتصاد این دو کشور در سال های پس از جنگ از جانب آمریکا، توانست داد و ستد خود را با هر دو کشور گسترش دهد، و چه در سمت دلالی و واسطه گی کالاها ی خارجی، و چه در عرضه تولیدات داخلی، اقتصاد ورشکسته ی خود را بارور ساخته، بنجل ترین کالاها ی خود را به بازارهای تشنه ی این دو کشور گسیل دارد. اینک با تداوم جنگ داخلی در سوریه، هم بازار سوریه را از دست داده و هم بازار پر سود ایران و عراق را که به شکلی از هم کاری ترکیه با عربستان دل خورند.

پی آمد دیگری از این جنگ، تشدید جنگ لفظی ایران و آمریکا، از یک سوی، و ایران و اسرائیل از سویی دیگر است. آمریکائی ها که برای مداخله ی رسمی در سوریه، بهانه جوئی می کنند و مثل دوره صدام، که می گفتند سلاح های مخرب شیمیائی دارد، فیل شان یاد هندوستان نمود که صدام، سلاح های شیمیائی را با تریلی به سوریه فرستاده، هم زمان با ادعای پوچ آمریکائیان، دولت اسرائیل هم، جمهوری اسلامی را متهم می سازد که به روند غنی سازی اورانیوم برای ساختن بمب اتمی شتاب بخشیده و لابد باید هر چه رودتر دست به کار شد و ضربه ی نخست را وارد آورد. جمهوری اسلامی هم در مقابله با آوازه گری آنان، آهنگ تبلیغات ضد اسرائیلی و یهودی ستیزی خود را تشدید می کند و شخص خامنه ای، خود به میدان آمده، از نابودی سرطان اسرائیل و برچیدن آن از صحنه ی سیاست خاورمیانه دم می زند.

اما جدای از تشدید جنگ لفظی و تهدید اسرائیل مبنی به وارد آوردن ضربه ی نخست به تاسیسات اتمی جمهوری اسلامی، مقاومت هجده ماهه ی ارتش سوریه در برابر مداخله جوئی خارجی نشان می دهد، که دخالت در امور دیگران، بدون عوارض نخواهد ماند و حمله ی احتمالی اسرائیل و آمریکا به ایران هم، چه بسا نتایج منفی به بار آورد، و جدای از این که روسیه اجازه نخواهد داد جنگی دراز مدت در همسایه گی اش ادامه یابد، جمهوری اسلامی را هم نمی توان با یک یا چند ضربه هوائی، یا شلیک چند موشک از راه دور به تسلیم واداشت.

اما برنده دیگر جنگ سوریه، اسرائیل است. تضعیف ارتش سوریه، بدون شلیک حتا یک گلوله از جانب اسرائیل، دست آورد بزرگی است برای این کشور، زیرا تنها دشمن سرسخت اسرائیل، که تا کنون پای قرارداد صلح جداگانه نرفته است بر اثر فرسایش درونی، آن چنان ناتوان شده که نیازمند زمانی بس طولانی است تا خود را به موقعیت پیش از آغاز جنگ داخلی برساند و به تواند یک بار دیگر در برابر اسرائیل و آمریکا و ارتجاع سازش کار عرب قد علم کند و یا در صدد آزاد ساختن بلندی های جولان برآید.

در پرتو مقابله ی آمریکا و شرکای عرب هم پیمان، با رژیم سوریه، مساله ی صلح فلسطین، و اعلام استقلال فلسطین، به بوته فراموشی سپرده می شود، برنامه خانه سازی اسرائیل در سرزمین های اشغالی ساحل غربی رود اردن، و مناطق تحت حکومت دولت خودگردان فلسطین، سیری شتابان دارد و مهاجران تازه از راه رسیده بدون بروز واکنشی از جانب اعراب، و یا سازمان ملل به شهرک های نوساز خانه کشی می کنند. به دستور ناتان یاهو در بخش عربی بیت ال مقدس هم مرتب خانه می سازند و عرصه را بر جمعیت عرب این شهر روز به روز تنگ تر می سازد.

ناتان یاهو، توانسته است در پرتو، تبدیل اختلاف اعراب - اسرائیل، به اختلاف، عرب، با عرب، و عرب با ایران، با بزرگ نمائی دشمنی جمهوری اسلامی با دولت های عرب هم پیمان آمریکا، سیاست تجاوزکارانه ی خود را با کام یابی دپیش برده و صدای فلسطینی ها و شخص محمود عباس به جایی نرسد. اما اشتباه است که اگر اسرائیل را برنده ی نهائی این جنگ بدانیم، چه بسا اگر در جریان تشدید جنگ، و در آستانه ی احتمالی سرنگونی رژیم اسد، هم چون جریان جنگ کویت، آماج چند موشک قرار نگیرد و با مهاجرت مهاجران مواجه نشود؛ هم واره باید بیم آن داشته باشد که رژیم جانشین اسد، نتواند امنیت مرزهای خود با اسرائیل را تامین و تضمین کند. تروریست هائی که هم اکنون با بمب های اسرائیلی و آمریکائی، خیابان های حلب و دمشق را به لرزه در می آورند چه بسا پس از اسد به جان اسرائیل بیفتند.

مسلمانان بنیادگرائی که به زنان و کودکان مسلمان سوری و عراقی رحمی ندارند، بی گمان نسبت به یهودیان بسیار کینه توزانه تر عمل خواهند کرد. و این اشتباهی است که از جانب آمریکائیان سر زد. در افغانستان گروه های ال قاعده و طالبان

را آموزش داد. گروه هائی دست ارباب را چند جا گاز گرفتند و سرانجام برج های دوقلو نیویورک را به آتش کشیدند؛ تا دست آورد احتمالی حزب الله سوریه چه باشد! .

دوم سبتمبر 2012

مجید داربیگی DARA.M@web.de